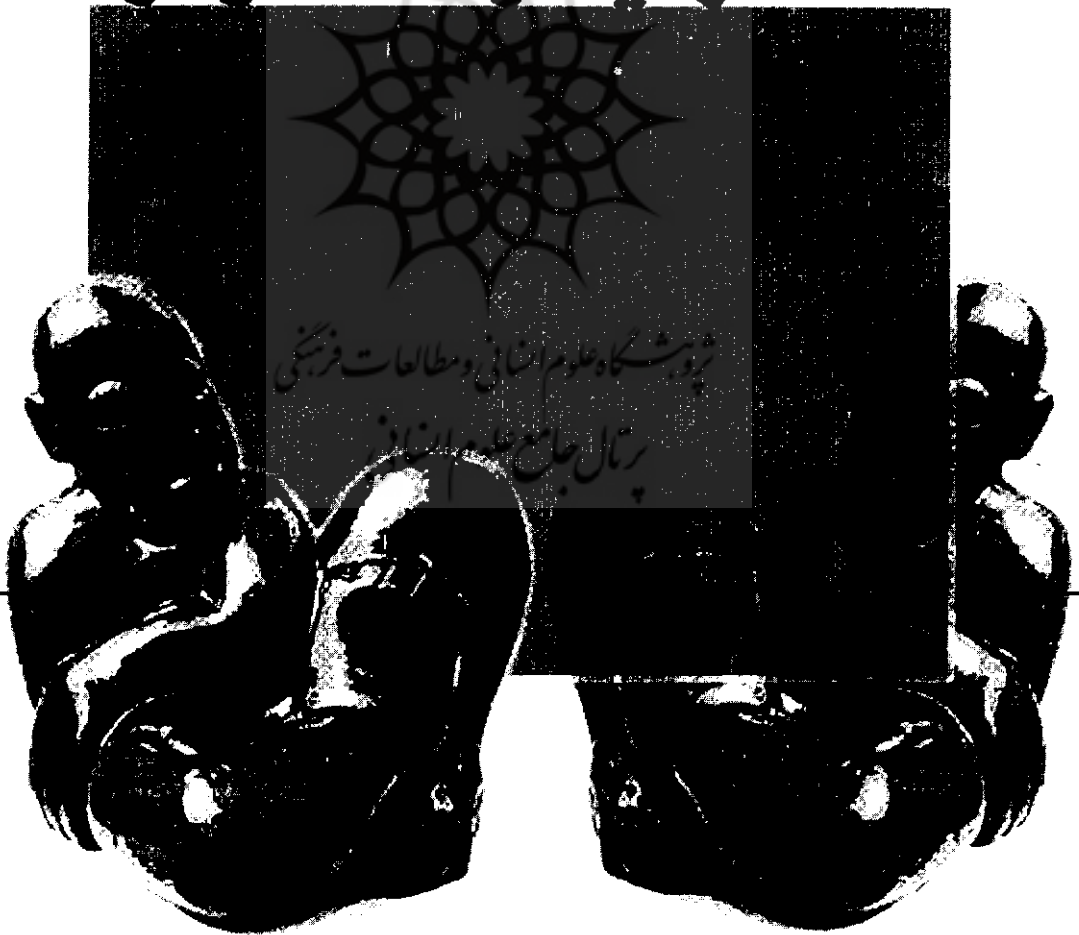




گادامر فیلسوف گفت و گو



پیشگاه علم استانی و مطالعات فرهنگی
پرنال جلالی

در فرهنگ لغت «دودن» در توضیح معنی دیالوگ^۱ چنین می‌خوانیم:

الف: دیالوگ گفت‌وگو میان دو و یا چند نفر است، مخالف تک‌گفتاری و مونولوگ است و با سخن گفتن مترادف است. ب: گفت‌وگویی که میان دو گروه از علایق صورت می‌گیرد تا موقفهای متقابل شناخته شود: به عنوان مثال: گفت‌وگو میان کلیسا و آته‌ئیستها.

در گفت‌وگویی درست طرفین گفت‌وگو در برابر هم باز و گشوده‌اند. به علایق و نگرانی‌ها هم توجه دارند. در حین گفت‌وگو آن چنان به تنظیم ادله پاسخ مشغول نیستند که سخن‌گوینده را نشنوند بلکه با کوششی مشترک در طریق تفاهم ره می‌سپزند.

در شرایطی که به قول گادامر فیلسوف برجسته روزگار ما، در بطن شعاع گسترده تواناییهای بشری قوای مخربی در انتظار رهاشدن هستند،^۲ باید با اراده‌ای عمومی در واکنشی میان فرهنگی بر این قوای بی‌مه‌ار غالب شد و مانع تلاشی و اضمحلال انسان گردید. تنها و درخواست گفت‌وگویی جدی میان صاحبان فرهنگ و تمدن می‌بایست بر چه مبانی و پایه‌هایی استوار باشد؟ آیا در گفت‌وگو، این خاصیت وجود دارد که برخلاف مذاکرات سیاسی / دیپلماتیک بیشتر مایه نزدیکی و انس گردد تا مایه جدایی و شتات. این که بستری نظری و امیدبخش مبادی نخستین گفت‌وگو میان اهل خرد و فرهنگ تمدنها را تأمین کند خود افقی امیدبخش از نتایج مترتب بر این فعالیتها را نوید می‌دهد. پس بسیار ضروری است که این معابر نظری به دیالوگ را با ملاحظات دقیق‌تری مطالعه کنیم و از مفاهیم، اصطلاحات و براهین و ادله‌ای که در آنها برای تبیین مراودات انسانی به کار رفته بیشتر بهره ببریم.

با این توجه در شرایطی که ما و جامعه بین‌الملل بیشتر از هر زمان دیگری به گفت‌وگوهای وجودی نیاز داریم لازم دیدیم که با این ملاحظه‌نگاهی دوباره به آراء و افکار اندیشمندان حوزه گفت‌وگو، مفاهیم و زبان بیندازیم. چهره شاخص و ممثل گفت‌وگو در دوران ما هانس گنورگ گادامر است. کسانی که با مراجعه به افکار این فیلسوف در صدد اجرای نخواست مکالمه و دیالوگ با دیگران برآمده‌اند از توانمندیهای قابلی که در افکار گادامر برای پرداختن به این مهم و ادامه آن وجود دارد اظهار شگفتی کرده‌اند.^۳

بسترهای فلسفی تکوین آراء گادامر

ویلهلم دیلتای^۴ (۱۸۱۳-۱۹۱۱) کوشش کرد که برای علوم انسانی و تاریخی روش و نظامی متفاوت از علوم تجربی بنا کند. از نظر دیلتای مجموعه پدیدارهای روحی انسانی تاریخ‌مند هستند. وی در این مسئله به دیدگاههای تاریخ‌نگاری معاصر خود نزدیک بود. مهم‌ترین و مرکزی‌ترین مفهوم برای دیلتای زندگی است و از این رو است که او را می‌توان پدر فلسفه‌های زندگی دوره جدید تلقی کرد. دیلتای گفته بود که مهم‌ترین برنامه‌اش نقد عقل تاریخی و پایه‌گذاری علوم انسانی و تاریخی است. این پروژه حمله‌ای را هم متوجه متافیزیک متداول در دوره دیلتای کرده است. وی می‌گوید متافیزیک نباید خود را وقف ارائه نتایج معتبر مبتنی بر علوم پایه و تجربی کند. کار متافیزیک این نیست.

مبنای پژوهشهای علوم انسانی و تاریخی می‌بایست ایجاد آگاهی و بصیرت در تاریخ‌مندی انسان و تولیدات و محصولات مربوط به وی باشد. از رهگذر مطالعات مربوط به تاریخ انسان است که می‌توان دریافت انسان چه ماهیتی دارد و چگونه موجودی است. آگاهی تاریخی نسبت به وضعیت تاریخ‌مند انسان در وهله اول مدخلی را به سوی مخلوقات روحی و ویژگیهای آنها باز می‌کند و انسانی را که گرفتار افکار دگماتیک است و در تارهای عنکبوتی آن گرفتار آمده است رها می‌کند و به این ترتیب علوم تاریخی و انسانی خود را از چنبره علوم تجربی رها می‌کند. به این معنی که این علوم معطوف به واقعیتی هستند که از خود انسان سر می‌زنند. در علوم تاریخی و انسانی روح با مخلوقات خودش درگیر است و از این رو است که روالهای معرفتی متمایز می‌شوند به این معنی که ما طبیعت را «شرح»^۵ می‌دهیم اما روح را باید «بفهمیم»^۶ از منظر دیلتای فعالیتها و کارآمدهای اجتماعی و خلاق انسانها (که در نظامهای مدنی و سازمانهای اجتماعی تحقق یافته است) بیان سابقه درونی و بیان زندگی درونی آنهاست. از نظر وی این روح صرفاً از طریق ورود و غور و هم‌دل و هم‌احساس شدن^۷ با تمامیت زندگی روحی قابل دریافت است. تئوری شناخت یک سوژه شناسایی، انتزاعی نیست بلکه تمام انسان است به این معنی که انسان ماهیت و موجودی مرید احساس‌مند و صاحب تصدیق و تصور است. از این رو برای دیلتای روان‌شناسی اهمیت می‌یابد. بر مبنای تجربه در وهله نخست قواعد،

در فلسفه‌های اگزیستانس آنچه که در زندگی انضمامی انسان تحقق یافته است در مرکز توجه قرار دارد. کی‌یرکه گارد، یاسپرس، سارتر و کامو از جمله نمایندگان این دیدگاه هستند

ساختارها، تیپها و... مورد کندوکاو و بررسی قرار می‌گیرند. آن روال و فرآیندی که بر مبنای آن انسان موضوع علوم تاریخی و انسانی می‌گردد در ارتباط با مفاهیمی از قبیل زیست، بیان و فهم ایجاد می‌گردد. در این ارتباط تظاهرات زندگی فردی دریافت می‌شود. مبنایی بودن این مفاهیم برای زندگی فردی مانع تسری آن به زندگی‌های فرافردی نیست. نظامهای فرهنگی «فرآیندیوئیتال» مانند هنر علم و دین و... و همچنین اشکال سازمان یافته‌ای مانند دولت کلیسا و... از طریق همین مفاهیم کلیدی تفسیر شده و مفهوم می‌گردد. از این رو از طریق فرآیند فهم است که زندگی فراتر از خودش در اعماق، روشن و تبیین می‌گردد. با این دریافت خود و دیگران را می‌فهمیم به این نحو که زندگی زیست شده خود را به هر نوعی از بیانهای زندگی خود و زندگی بیگانگان تسری می‌دهیم. علوم تاریخی و انسانی در نسبت با زیست،^۸ بیان^۹ و فهم^{۱۰} پایه و مایه گرفته‌اند. زیست، عبارت است از وحدت ساختاری که از آن زندگی روح ساخته می‌شود و در آنها ارتباط درونی آگاهی با محتویاتش هم‌افق^{۱۱} می‌گردد. بیان، عبارت است از تحقق زیست در اشکال بیرونی در اطوار زبان و هنر و مجموعه این صورت‌های بیانی عبارتند از تجسم بخشیدن^{۱۲} و عینیت یافتن زندگی روحی. فهم عبارت است از درک یک امر درونی بر مبنای تحقق بیرونی آن. فهم عبارت است از تجربه دوباره بر مبنای تجربیات زندگی روحی خود فرد و از این جهت است که تأمل در خویشتن کارکردی قاطع می‌یابد. در آثار متأخر دیلتای مفهوم زندگی، یک واقعیت بنیادی است که نقطه عزیمت فلسفه است. زندگی عبارت است از امور شناخته شده از

معبر درون. از منظر دیلتای جهات تاریخی و روحی تجسم زندگی است و برای این که این را درک کنیم باید تصاویر عینی را به حیات روحی و معنوی‌شان که از آنجا مبدأ و نشأت گرفته‌اند ترجمه کنیم. به تعبیر دیلتای معنای زندگی در تمامیت خودش در نظامهای جهان‌بینی تحقق پیدا می‌کند یعنی در فلسفه دین و هنر. در این خصوص وی میان سه نوع نظام بنیادی تفاوت می‌گذارد.

نظام اصالت طبیعت یا ناتورالیسم که بر مبنای آن انسان ماهیتی بیولوژیک دارد و مقهور و محکوم شرایط مادی و حیاتی زندگی خود است.

دیدگاه دیگر اصالت معنی آزادی^{۱۳} است. بر مبنای این تلقی انسان آزاد و خلاق است و قابلیت شکوفایی خود را دارد. انسان مستقل از شرایط بیرونی است.

نظام سوم ایده‌آلیسم و یا اصالت معنای عینی^{۱۴} است که کوشش می‌کند میان فرد و جهان نوعی تعادل ایجاد کند. غایت این است که تعارضهای زندگی در تلائم و هماهنگی عمومی (کیهانی) حل گردد.

از منظر دیلتای هیچ یک از این جهان‌بینی‌ها مالک تمام حقیقت نیست. هر کدام از آنها صفحه‌ای از واقعیت را در معرض نمایش گذاشته‌اند. لذا هر یک از آنها در محدودیتهای فکری ما بخشی از واقعیت را نشان می‌دهند و به تعبیری یک جانبه هستند. ما از این توانایی برخوردار نیستیم که مجموعه این جهان‌بینی‌ها را در کنار هم بگذاریم و ببینیم و تصویری یک پارچه از آنها بسازیم. نور محض حقیقت، تنها در شعاعی شکسته و متنوع خود را به ما نشان می‌دهد.

درخصوص انسان و زندگی وی در فلسفه جدید که شدیداً متأثر از آرای دیلتای است دیدگاههای متفاوتی وجود دارد. در فلسفه‌های اگزیستانس آنچه که در زندگی انضمامی انسان تحقق یافته است در مرکز توجه قرار دارد. کی‌یرکه گارد، یاسپرس، سارتر و کامو از جمله نمایندگان این دیدگاه هستند. سارتر در این مسئله از شیوه پدیدارشناسی که از سوی هوسرل مطرح شده بود بسیار بهره گرفت. منظور از فنومنولوژی یا پدیدارشناسی به دست آوردن یقین درخصوص ماهیت انسان و اشیاء از طریق تقلیل به فرآیندهای درونی آگاهی است. روش پدیدارشناسی به انحاء مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. در نزد مرلوپونتی تلقی تازه‌ای درخصوص نسبت میان آگاهی و طبیعت مد نظر قرار می‌گیرد. در نزد هارتمان کارکرد اصلی پدیدارشناسی تأسیس نوعی وجودشناسی جدید از طریق توصیف مقوله‌ای است و هایدگر پدیدارشناسی را مبنای تفکری جدید در وجودشناسی قرار می‌دهد. آغاز جدیدی به منظور گریز از فراموشی وجود در سنت متافیزیکی غرب.



روش‌شناختی گشود. در اصل این توجهات پایه‌ای به مبادی شناخت، زمینه‌ای برای تحول پدیدارشناسی «زیست جهان»^{۲۰} به پدیدارشناسی وجودی هایدگر شد. فلسفه هرمنوتیک گادامر هم در بستری برآمده از پدیدارشناسی نشو و نما یافت.

در فلسفه جدید مسائل اجتماعی و فرهنگی ارزیابی شده و مورد کندوکاو و انتقاد قرار می‌گیرند. برگسون، زیمل و کلاگس^{۲۱} کوشش می‌کنند انسان را در فعالیتهای مبنایی و بنیادین زندگی تفسیر کنند. آنها در فرهنگ دوره مدرن خطر مسخ انسان را می‌بینند. مکتب مارکسیسم هم از جمله منتقدین مناسبات اجتماعی و سیاسی جدید است. لنین و مائو بر مبنای مارکسیسم، نظام تازه‌ای را در حوزه اقتصاد و حکومت تأسیس می‌کنند که تحول جغرافیای سیاسی جهان را در پی دارد. در این ارتباط تئوریهای انتقادی (ارنست بلوخ، هورکهایمر و آدورنو) نیز به کمک مارکسیسم می‌آیند.

تاریخ هم در زمره موضوعات فلسفه قرار می‌گیرد و در همین ارتباط است که وظیفه‌ای به هرمنوتیک واگذار می‌گردد که عبارت است از وساطت و تفسیر امور روحی و معنوی حتی اگر زمان بسیاری بر آن گذشته باشد. (نماینده برجسته این مکتب هانس گنورگ گادامر است)

فلسفه تفسیری گادامر

هرمنوتیک در الهیات مدرن هنر تفسیر متون مقدس است. هرمنوتیک از واژه یونانی hermeneuein گرفته شده است که به معنی تفسیر کردن است. از دیگر موارد استعمال این واژه در محاکم و دادگاهها است. یک حقوق‌دان کارا آشنا که قوانین را می‌شناسد کوشش می‌کند که در مسئله حقوقی مورد منازعه، مورد حقوقی را بر قوانین عرضه کند و سپس با عمل تفسیر بر مبنای عدالت‌خواهی در مورد آن حکم و اظهار نظر کند. با این توجه می‌توان دریافت که از هرمنوتیک نمی‌توان انتظار داشت که حقیقت نهایی را در اشکال و صورت‌های متصلب و دکماتیگ بیان کند.

هرمنوتیک حاوی معانی بسیار گسترده‌تری از اشتغال محدود به متن است. هرمنوتیک به متن جهان یا متن تاریخ جهان می‌پردازد تا آن را تفسیر و قابل درک و فهم سازد. تفسیر از متوقف درونی برمی‌آید؛ به عبارت دیگر تفسیر هرمنوتیک در پی بیان عینیت امور و یا ابزکتیو کردن آنها نیست، موضعی خشی و بی‌طرف ندارد بلکه در پی فهمیدن است. هرمنوتیک به سخن درآوردن است، به سخن کشاندن آنچه که در پشت این ساختارهای معنایی پنهان است. هنگامی که متنی را در پیش روی داریم باید آموخته باشیم که آن را بخوانیم. آموختن خواندن تنها شناختن حروف و هجاها نیست. کسی که می‌خواند

مکتب پدیدارشناسی

مکتب پدیدارشناسی هوسرل^{۱۵} (۱۸۵۹-۱۸۳۸) پاسخی بود به تجربه‌گرایی افراطی که هر چیزی را به مبادی حسی و تجربی بازمی‌گرداند. بسترهای آغازین پدیدارشناسی هوسرل مخالفت با این تلقی قائلان به روان‌شناسی‌ای بود که حتی قضایای منطقی را قابل اعاده و تحویل به حالات نفسانی و روانی می‌دانست. هوسرل مدعی این نبود که در کنار همه موجوداتی که در این عالم یافت می‌شود سنخ دیگری از موجودات به نام پدیدارها نیز وجود دارند. اگر با ملاحظات ویژه‌ای به این موجودات نگاه کنیم از این نگاه خاص هر موجودی را می‌توان یک پدیدار یافت. هوسرل و دیگر پیروان مکتب پدیدارشناسی مجموعه این ملاحظات را با عبارت «پیش به سوی خود اشیاء» بیان داشته‌اند. با مراجعه به فرهنگهای لغت آلمانی می‌توان دریافت که این ترکیب متضمن معانی‌ای به این شرح است: خودداری کردن از پرداختن به فعالیتها و اقدامات جانبی، در فعالیتی جدی بودن و اجتناب از مصالحه، پرهیز از ظفره رفتن و از این شاخ به آن شاخ شدن. توصیه به سوی خود اشیاء در زبان فلسفه یعنی پرهیز از این که اشیاء و اعیان را به روابطی ساده و یا مقولاتی کلیشه شده تقلیل دهیم.^{۱۶} وجود عبارات، مصطلحات و واژگان غیرمتعارف در این روش باعث نوعی ارتقای معانی در فلسفه معاصر غربی گردید. پدیدارشناسان با طرح مفاهیمی از قبیل «مشاهده ماهیات»^{۱۷} و یا «شهود»^{۱۸} یا «تدبر و تدقیق»^{۱۹} در مقابل ساده‌اندیشیهای پوزیتیویستی که مغرور به موفقیت‌های محدود برآمده از علوم تجربی بود، ایستاد و افقهای تازه‌ای را در حوزه‌های

می‌بایست آوای خود را در حین قرائت متن متناسب به متن تغییر دهد، آن را با وضوح بیان کند، با سکوت و یا وقفه در مواضعی معانی و مطاوی متن را اظهار کند. با این ملاحظات است که کمتر کسی را می‌توان یافت که بتواند متنی را بخواند و هارمونی و موزیک پنهان در آن را نشان دهد. هرمنوتیک تنها حضور سر در متن نیست بلکه مستلزم حضور تن و روح، گوشت و استخوان است. در هرمنوتیک برخلاف روش متداول در علوم طبیعی خاموشی مشاهده‌گر و فاعل شناسایی مطلوب نیست.

هرمنوتیک بر این باور است که جهان از طریق زبان قابل فهم می‌گردد. می‌توان بی‌مبالغه گفت که در فلسفه قرن بیستم مسئله زبان مرکزیت یافته است. زبان تنها در گفت‌وگو هویت اصلی خود را اظهار می‌دارد و این مهم‌ترین اصل در هرمنوتیک است. گفت‌وگو و دیالوگ در هرمنوتیک حاوی بنیادی‌ترین معانی است. زبان یک نظام برآمده از نشانه‌های گزافی نیست. تطور و تحول زبان در گفت‌وگو صورت می‌گیرد. این هم از جمله ملاحظات مهم در هرمنوتیک است. زبان در گفت‌وگو به این معنی نیست که من، گوینده هستم و یا آن دیگری گوینده است بلکه در زبان به قول هایدگر این زبان است که می‌زباند (این کلام است که تکلم می‌کند)^{۲۱} مشترکات در مبادله سخن گفتن و شنیدن حاصل می‌گردد. هرمنوتیک هنر توانایی بر شنیدن است. از این رو در تعریف هرمنوتیک از واژه هنر استفاده شده است تا سختی و صعوبت آموختن شنیدن بیان گردد. ما معمولاً به خود توجه داریم. آن طور که در میتولوژی یونانی آمده است در همه ما تمایلات نارسیتی و اصالت دادن به خود وجود دارد. انسانها باید بتوانند به یکدیگر گوش بسپارند. هنر هرمنوتیک این است که شرایطی مساعد برای گفتار پدید آورد. برای طرف گفت‌وگو حرمت قابل شویم این چیزی است که کانت هم به آن تصریح کرده است و از رعایت حرمت دیگران^{۲۲} سخن گفته است. به این معنی که در مرادوه با دیگران بار ارزیابی مثبت از خویش را به نحو مبالغه‌آمیزی سنگین نکنیم. در مسیحیت نیز آمده است که همسایه‌ات را باید مانند خود دوست بداری. از جمله نتایج مترتب بر یک گفت‌وگوی واقعی حصول همبستگی میان طرفین گفت‌وگو است. باید توجه داشت که از منظر هرمنوتیک آنچه که گفته می‌شود امری محصل و چارچوبی قطعی^{۲۳} تلقی نگردد. باید گفت‌وگو شرایطی تأمین کند که طرفین، آنچه را هم که نگفته‌اند، بدانند. به عنوان مثال گفته می‌شود: من و او آن قدر مشترکات داریم که لازم نیست در گفت‌وگو سخنان بسیاری مبادله کنیم. ما یکدیگر را می‌فهمیم. همان‌طور که افلاطون گفته است در گفت‌وگو در مبادله گفتارها طرفین به جایی می‌رسند که به سرعت و

به صرافت می‌گویند «فهمیدم»، نور معرفتی که در اینجا درخشش گرفته است باعث پیوند میان آن دو می‌گردد. در شعاعی گسترده باید از جانب ما کوششی برای مفاهمه با سایر تمدنها، فرهنگها و زبانها صورت گیرد. تنها در این گفت‌وگوهاست که مشترکاتی حاصل خواهد شد و زمینه‌های همبستگی‌های عمومی پدید خواهد آمد و آن گاه است که می‌توان از «جهان ما» سخن گفت.

در تفهم و فهم است که حقیقت ظاهر می‌گردد. وجود سخن می‌گوید. تنها از رهگذر زبان است که می‌توان وجود را فهمید و دریافت. به عبارت دیگر آن وجودی که می‌توان به تفهم آن نایل شد، زبان است و از این رو است که بنیاد همه نظامهای فرهنگی، اجتماعی، هنری و سیاسی، زبان است. حقیقت سنن، آیین‌ها و مواردی فرهنگی ملل، زبان است. در این سنن و سوابق حقیقت به سخن آمده است.^{۲۵}

تکلیف و آینده فلسفه

به این ترتیب گادامر درخصوص آینده فلسفه چنین می‌گوید:^{۲۶} فیلسوفها باید شرایط مساعدی برای همبستگی بین‌المللی ایجاد کنند. تنها چیزی که می‌تواند مانع تخریب خودمان به دست خودمان گردد پیدایی همبستگی میان ملل جهان است: به دست آوردن این تلقی که ما همه در یک کشتی نشسته‌ایم. بزرگ‌ترین رسالت و تکلیف فلسفه این است که در جهانی که حدود توانایی بشر به نحو فوق‌العاده‌ای در صنایع و تکنولوژی توسعه یافته است مجالی برای هدایت کشتی جهانی از سوی صاحبان فرهنگهای بزرگ پدید آورد و کار را یک سره به توانمندان بی‌خرد واگذار نکند. هایدگر واژه دیگری برای تکنیک پیشنهاد می‌کند: گشتل^{۲۷}. این مفهوم حاکی از طبیعت فعال، مصنوع و بازسازی شده‌ای است، که با تصرفات بشری تغییر وضع پیدا کرده و در مقابل او قرار گرفته است. خطری که انسان را تهدید می‌کند، این است که «بودن» او رنگ و بویی تکنیکی پیدا کند و آنچه را که از نظر تکنیکی ممکن باشد بدون واری و نقد بپذیرد. اما همان‌طوری که هولدرلین^{۲۸} می‌گوید «آنجا که خطر وجود دارد، نجات‌دهنده هم رشد می‌کند».

اگر به حقیقت مضمحل در سنن و ودایع فرهنگی ملل توجه کنیم و ندای سختی و پنهان وجود را که مایه همبستگی و پیوند میان فرهنگهای مختلف است به گوش جان استماع کنیم زمینه‌های خصومت از میان وابستگان به این مجالی مختلف حقیقت از میان می‌رود و بحرانهای زیست محیطی ما را به کام خود نمی‌کشد و مانعی بر سر راه بروز جنگ میان قدرتهای بزرگ پدید می‌آید.

23. Achtung

24. definitive Gegebenheit

۲۵. از نظر لودویگ ویتگنشتاین متأخر هم، نباید با معیارهای رایج در فرهنگ و ادب اروپایی درخصوص سایر فرهنگها ارزیابی و قضاوت کرد. «ویتگنشتاین از بیخ و بن نسبت به چنین شیوه‌ای نظر خصمانه دارد... کسی نمی‌تواند دربارهٔ فلان جامعه یا یکی از جنبه‌ها و بخشهای آن جامعه و یا فلان گروه که بر اساس بعضی قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی منسجم شده، مدعی شناخت کامل شود مگر این که واقعاً به درون آن نظام رود و فهم درونی از آن پیدا کند. بنابراین وجود یک ملاک عام و همگانی برای ارزیابی طرق مختلف ترتیب و تمشیت زندگی انسانها منتفی است. تمام فعالیت‌های اجتماعی انسانها اشباع شده از زبان است و نقطهٔ ارتباط همین جاست.»

او در کستاب «بسررسیهای فلسفی» (Philosoph. Untersuchungen) که در سال ۱۹۵۳ منتشر شد، یک نظریهٔ زبان‌شناسی اجتماعی به دست داد. وی در این بحث با طرح این نظر که محدودیت‌های زبان محدودیت‌های جهان است، پایهٔ علم تأویل زبان‌شناختی را بنا نهاد. این مفهوم علم مدعی است که همهٔ واقعیت‌ها زبان‌شناختی‌اند و نمودهای واقعیت برای علم، بازیهای زبانی‌اند. ویتگنشتاین به وسیلهٔ این مفاهیم نشان داد که زبان چگونه توسط کاربرد خود محدود می‌شود و چگونه همهٔ واقعیت‌ها نهایتاً توسط زبان شکل می‌گیرند. به نظر ویتگنشتاین، زبان بین ما و واقعیت واسطه می‌شود: واقعیت یک ساخت زبان‌شناختی است و معنی زبان توسط کاربرد آن محدود می‌شود؛ معنی عمل‌گراست نه ماهیت‌گرا.

مقایسه شود با مردان اندیشه، پدیدآورندگان فلسفهٔ معاصر، برین مگی، صفحهٔ ۱۷۶، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۴.

۲۶. تلویزیون جنوب غربی آلمان WDR، بخش ۶ از برنامهٔ تاریخ فلسفهٔ غربی درخصوص هنر هرمنوتیک، ۱۹۹۷.

27. Gestell

28. Hölderlin



1. Dialog (Dia/log) der: -[e]s, -e:

a) Gespräch zwischen zwei oder mehr personen/ Ggs. Monolog/ sinnv. Gespräch.

b) Gespräch die zwischen zwei Interessengruppen geführt werden, um die gegenseitigen Standpunkte kennenzulernen: der D. zwischen der Kirche und den Atheisten.

c) Dudenverlag

الف: دیالوگ گفت‌وگو میان دو و یا چند نفر، مخالف تک‌گفتاری و مونولوگ، دیالوگ مترادف با سخن‌گفتن است. ب: گفت‌وگویی که میان دو گروه از علایق صورت می‌گیرد تا موقف‌های متقابل شناخته شود: به عنوان مثال: گفت‌وگو میان کلیسا و آتئیست‌ها.

۲. تلویزیون جنوب غربی آلمان WDR، بخش ۶ از برنامهٔ تاریخ فلسفهٔ غربی درخصوص هنر هرمنوتیک، ۱۹۹۷.

۳. آقای کنوب مدیر خانهٔ فرهنگ‌های جهان در برلین در ملاقاتی که با آقای دکتر محمد رجبی، رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان داشتند، توضیح داده‌اند که بنای این مجموعهٔ بزرگ و منحصر به در برلین، الهام یافته از آراء و افکار هانس گئورگ گادامر است.

۴. ویلهلم دیلنای (Wilhelm Dilthey) در سال ۱۸۳۳ در خانواده‌ای پروتستان پا به دنیا گذاشت. در سال ۱۸۵۲ به منظور تحصیل کلام به هایدلبرگ رفت. سپس به تاریخ و فلسفه پرداخت. در سال ۱۸۶۷ در دانشگاه بازل صاحب کرسی فلسفه شد. در سال ۱۸۸۲ به برلین آمد و در همان دانشگاه و کرسی‌ای که هگل روزگاری تدریس می‌کرد به تعلیم فلسفه پرداخت.

5. Erklären

6. Verstehen

7. Hineinversetzen

8. Erleben

9. Ausdruck

10. Verstehen

11. gegenwärtig

12. Objektivtion

13. Der Idealismus der Freiheit

14. Der objektiven Idealismus

15. Edmund Husserl

16. reduzieren

17. Wesensschau

18. Anschauung

19. Reflektion

20. Lebenswelt

21. Klages

22. Die Sprache spricht